بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 5/9/ 1386

در بحث مفاد ادوات شرط عرض شد که مرحوم آشیخ محمدحسین مبنایی را انتخاب کردن و آن را به علمای ادب نسبت دادند و آن این است که ادوات شرط به منزله تقدیر و فرض است و دال بر این است که مدخول آنها واقع علیه الفرض ، آنچیزی که د رکلامش بیشتر روش تکیه هست این هست ولی از مجموع استفاده میشود ایشان در واقع میخواهند بگویند که نسبت تامه ای که در جمله وجود دارد نسبتش است که در جزا متکفل آن هست به خلاف مبنای مشهور که میگن یک نسبت جدیدی از ادوات شرط افاده میشود ،بنابر مبنای مشهور عرض شد که هم شرط هم جزاء از نسبت تامه بودن منفلق میشود تبدیل میشود به مصدر وبین این دوتا مصدر بوسیله إن شرطیه یک رابطه ای برقرار میشود ،شرط و جزا طرف نسبت میشوند به خلاف مبنای مرحوم اصفهانی که در واقع جزا بر حال خودش باقی هست شرط منفلق میشود ازآن نسبتی که قبلا داشته است ،مرحوم صدر بحثهای مفصلی کردن نمیخواهموارد بشم فقط یک نکته ای را در بحثها میخواهند اثبات کنند یا امثال اینها خیلی عجیب هست که آقای هاشمی هم مناقشه کرده است ، آن این است که کأنّ جمله شرطیه در آن شرط همان نسبت تامه ای که از قبل داشته است هنوز دارد مبنای مشهور را اینجوری میخواهند تقریب کنند که دوتا نسبت تامه وجود دارد بین این دوتا نسبت تامه ارتباط میخواهد برقرار بشود،این اصلا معقول نیست ،جمله یک نسبت بیشتر نمیتواند داشته باشد ،فقط یک نکته ای را اینجا متعرض بشوم آن این است که اساسا این بحث برای چی مرحوم صدر به آن متعرض شده است انگیزه طرح این بحث چیست؟ پاسخش این است که اگر مبنای مرحوم اصفهانی را اختیار کردیم مفهوم نداشتن جمله شرطیه خیلی واضح است چون در واقع جمله شرطیه دال است بر همان نسبت جزائیه ای که از قبل هست و دیگه هیچ بحثی پیش نمیاد،مثل اینکه بگیم در صورت آمدن زید باید اورا اکرام کرد ، این مفهوم ندارد این واضح است که ندارد، ولی اگر گفتیم یک نسبت جدید ایجاد میشود تازه زمینه برای بحث مفهوم فراهم میشودکه ببینیم این نسبت چه نسبتی است آیا نسبت استلزام و شرط للجزا است تا مفهوم باز نداشته باشد یا نسبت توقف الجزاء علی الشرط است تا مفهوم داشته باشد ، یعنی بنابر مبنای آشیخ محمد حسین قطعا مفهوم نیست به نحو کلی البته به قرائن مقام و امثال اینها در تمام مبانی ممکن است مفهوم داشته باشد آن یک حرف دیگه است ، به نحو کلی و به نحو موضوع له لفظ قطعا مفهوم نیست، اما طبق مبنای مشهور روی یک مبناش مفهوم دارد روی یک مبناش مفهوم ندارد آن وقت باید دوباره تازه باید بحث کرد که نسبت چه نسبتی است،آیا استلزام الشرط للجزا است یا توقف الجزا علی الشرط،بحثهای طولانیی برای مبنای احد الامرین کردن اینها خیلیهاش متوقف است بر بحثهای سابق و تفاوتهای دیدگاهی بین ما و آقای صدر خیلی زیاد است نه مجالش هست به آنها بپردازیم ، خیلی تصور نمیکنم وابسته به این بحثها باشد ،من آنچیزی که وجداناً احساس میکنم این است که حق با مشهور هست و جمله شرطیه یک نسبت جدیدی را افاده میکند بر خلاف آقای هاشمی که مصرّ هست که فرمایش آشیخ محمد حسین صحیح است وآنچیزهایی که عرض میکنم دلیل خیلی برهانی براین مبنای مشهور و امثال اینها نیست ، آقای صدر یکسری براهینی میخواهد ذکر کند روی یکسری مبانیِ خاصی هست که نیاز به بحث و بررسی دارد که به آن نمیپردازیم ولی یکسری مویّداتی بر این مطلب میشود ذکر کرد یک از مویدات همانی هست که در جلسه قبل به آن اشاره کردیم که بین شرط و جزا فاء ذکر میشود إذاً ذکر میشود اگر به معنای در صورت باشد ، برفرض باشد، ذکر فاء وامثال اینها قریب است ،به صورت معنای اسمی اگر تبدیل کنیم میگیم در صورت آمدن زید فاکرم عمراً ،فاء اینجا به ارتکاز عرفی یکجوری است،احساسا قرابت انسان میکند، میگن اینها مؤیّدات است ، دلیل نیست،یک چیز دیکه ای هم که جزء مؤیّدات است ایت است که اگر حرف مرحوم آشیخ محمد حسین صحیح باشد گونه طبیعی کلام این است که اول جزا آورده بشود بعد شرط آورده بشود چون د رزمان عربی فعل ابتدا ذکر میشود آنچیزی که دالّ بر فعل است و متعلقاتش بعد ذکر میشود ، میگیم اکرم زیدا فی یوم الجمعه ، نه اینکه فی یوم الجمعه اکرم زیداً،میفرمایند که انسان احساس میکند که شیوه طبیعی اینجور جملات این هست که اول شرط باشد بعد جزاء و اگر جزاء مقدم بشود نیاز به نکتهء تازه ای دارد تقدم جزا برخلاف تبع اولیه ء این جملات است ،اکرم زیداً إن جائک احساس یک نوع حالت جدیدی میکند مثل ایّاک نعبد هست که مفعول را کأنّ بر فعل مقدم کرده ، میگم اینها همه از باب مویداتی که منبّه وجدانی هست بر اینکه آنچیزی که در اینجور جملات هست یک نسبت جدیدی است ، نسبت آن نسبتی نیست که در جزاء وجود داشته باشد اگر مطلبی را که دیروز هم اشاره کردم درست باشد در مورد إذا ، إذا جاء زیدٌ فاکرمه اگر این مطلب درست باشد که مفاد این جمله این هست که إذا زمان مجیئ را تعیین میکند نه زمان وجوب اکرام را، این دلیل بر این است که متعلق به جزاء نیست، البته این را من خیلی مطمئن نیستم که این شکلی باشد ،اگر این جمله ها صحیح باشد که إذا جاء زیدٌ فتصدّق علی مسکینٍ فی یوم الجمعه ، فکر میکنم بشود این جمله به کار برد من خیلی مطمئن نیستم درصحّتش ،این است که خیلی روش تکیه ندارم در این جهت،عمده این هست که ببینیم حالا بنابراینکه ما مبنای مشهور را انتخاب کردیم آیا آن نسبت ،نسبت ایجادیه است یا نسبت توقفیه ؟ که مرحوم آقای صدر می گویند نسبت توقفیه است و ما عرض میکردیم وجدانا اینجور نیست و موارد نقضهایی که ذکر میکردیم برای اثبات این بود که جامعی که در جمیع مواردش شرط به کار میرود نسبت ایجادیه است در بعضی موارد نسبت توقفیه استفاده می شود آن به خاطر ویژگیهای مورد است نه به خاطروضع جمله شرطیه یا وضع عام ادات. اینجا آقای هاشمی یک سری بحثهای مفصلی در اثبات مبنای مرحوم آقا شیخ محمد حسین کردند و منزهات را آورده است که باز بحث نمیکنیم فقط یک نکته اش اینجاچون دخالت دارد در بحثهای آینده عرض میکنم. من جمله منزهاتی که ذکر میکند برای اینکه مبنای مشهور درست نیست و مبنای مرحوم آقاشیخ محمدحسین درست است میگوید شرط محقق موضوع.ایشان میگوید در شرط محقق موضوع إذا رزقت الولد فاختنه.این است که شما نمیتوانید بگویید که ختان الولد معلق علی رزق ، ولی این شبیه ذوات شرط محمول است که ما تحقق آن جزا را متوقف بر موضوع کنیم خوب پیداست دیگر مفید نیست نکته جدید نیست مثلا من بگویم لباس پوشیدن بچه من متوقف است بر اینکه من بچه ای داشته باشم این را میخندند متوقف است بر اینکه من بچه ای داشته باشم یعنی چه؟ این جمله ناتمامی است. این تقریرروشن است که تقریرناتمامی است اگر ایشان با این تقریر می خواهند کلام مرحوم آقای صدررا رد کنند درست است که نسبت را نسبت توقفیّه گرفتند ولی کلام مرحوم آقاشیخ محمد حسین را اگر نپذیریم الزامش این نیست که حتما نسبت را توقفیه بگیریم نسبت ممکن است ایجادیه باشد یعنی می گوییم اگر بچه دار شدی در فرض بچه دار شدن آن جزا تحقق پیدا میکند بین بچه دار شدن و لزوم ختان ارتباط وجود دارد بچه دار شدن لازمه اش ختنه کردن است ،نسبت توقفیّه درست است در اینجاها خلاف ارتکاز است ، این را از این جهت میخواهم عرض کنم ،اگر ایشان بخواهد اثبات مبنای آشیخ محمد حسین بکند این کافی نیست ولی ردّ مبنای آقای صدر خوب است ،ایشان به مبنای فرمایش آشیخ محمد حسین به این تمسک میکند در حالی که این مؤیّد فرمایش آشیخ محمد حسین نیست،بله نسبت توقفیه نیست و وجدانا اگری که در موارد شرط مسوق لبیان الموضوع به کار میرود با سایر موارد یکسان هست ،مرحوم اشیخ محمد حسین اینجا یک تعبیری دارد میگه ما إذا را به منزله تقدیر و فرض میگیریم ،اصلا ادوات شرط را میگیم واقعٌ موضع الفرض و التقدیر ،دال براین هست که متعلق شما مدخول إن فرضی وتقدیری است ، میگه این یک نتیجه ای دارد آن نتیجه اش این هست که اینکه لو دالّ بر انتفاء مقدم هست اورا توجیح میکند ،در بحث لوی شرطیه منهای بحث مفهومش دوتا نکته وجود دارد ،یکی اینکه لو دالّ بر انتفاء مقدم است آیا دلالت لو بر انتفاء مقدم دلالت وضعیِ مستقیم است یا یک نکته دیگری وجود دارد که آن نکته سبب شده که لو دلالت بر انتفاء مقدم کند ، نکته دوم اینکه آیا لو دلالت دارد بر انتفاء جزاء لانتفاء الشرط؟ ، نکته اول را مفروغٌ عنه گرفتن آقایون، میگن لو دال بر انتفاء شرط است و همینطور هم هست که لو ظهورش انتفاء شرط است ،ولی بحث سر این هست که آیا لو نکته ای دارد که انتفاء شرط را میرساند یا نه وضعاً لو را وضع کردن برای اینکه انتفاء شرط را برساند ، در ظاهر کلمات نحویها این است که اینها مستقیما لو دال بر این هست ولی آشیخ محمد حسین میخواهد بگه نه نکته دارد و آن اینکه لو چون بر سر ماضی آمده ،چیزی که در ماضی تحقق دارد اگر شما فرض تحققش را بکنید این یعنی نیست که شما فرض تحققش را کردی ، اینجوری تعبیر میکند،این تعبیر را مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول بهش اشکال کردن گفتند که مگه نمیشود انسان یک شیئی را که درزمان ماضی هست فرض بکند میگیم که اگر فلان چیز در زمان ماضی محقق هست ،ممکن است محقق باشد ممکن نباشد،نمیدانیم محقق هست یا نیست،میگیم اگر در زمان ماضی محقق باشد پس فلان چیز هم محقق است نمیدانیم، فرض کنید نمیدانیم پیغمبر 12 ربیع از دنیا رفته یا 28 صفر یا 1 ربیع یا 2 ، اختلاف اقوالی که در زمان وفات پیغمبر، میگیم اگر پیغمبر 12 ربیع از دنیا رفته باشد وفات حضرت زهرا چه موقعی هست، میخواهیم ملازماتی که در این بحثها هست را بیان کنیم، مگه اشکال دارد، فرض که در آن نخوابیده که حتما باید آن شیئ تحقق نداشته باشد تا فرض بشود کرد، این اشکالی که ایشان مطرح میکنند، من فکر میکنم کلام آشیخ محمد حسین را باید یک مقداری توجیح کرد یک مقدار نارسا است در آن مقصودی که میخواهد بیان کند، یکچیز دیگه ای میخواهد بکند یک مقدار الفاظشون قاصر است از افاده آن معنا، از مجموع کلمات شاید این معنایی که عرض میکنم استفاده بشود ،آن این است که به دلیل اینکه معمولا انسان اشیائی که در زمان ماضی هست میداند وضعیّتش را ، میداند بالاخره هست یا نیست،چون میداند یا آن شیئ هست یا آن شیئ نیست ، اگر میگیم اگر تحقق داشت ، جایی که فرض میکند در جایی هست که نبوده آن را فرض میکند و الا نیازی نبود که فرض کند ، آن تحقق دارد ایشان نمیخواهد بطور کلی این را تقریب بکند ، یک تعبیری دارد میگه که لو اگر در زمان ماضی بیاید دال بر انتفاء هست و الّا لنحتاج الی الفرض و التقدیر این کلام لنحتاج الی الفرض و التقدیر بخواهیم یک تقریب براش بکنیم اینطوری است ، میگه در جایی که انسان علم دار بر تحقق شیئ ، اگه آن شیئ تحقق دارد و واقعا در زمان قبل وجود دارد خوب چه وجهی دارد که شما بگید اگر باشد آن که هست نکته اصلی فکر کنم اینجور باشد چون معمولا نسبت به اشیاء گذشته انسان وضعیّتش را میداند به خلاف اشیاء آینده که معمولا وضعیتش نا معلوم است ،اشیاء گذشته چون معمولا ً مشخص هست و در جایی که یک شیئی مشخص هست فرض را نمیکنند، فرض د رجایی است که شک داریم تردید داریم، خود شما هم آن مثالی که فرض در زمان گذشه را به کار بردید ، اگر پیغمبر در 12 ربیع از دنیا رفته باشد ، اینجوری که اگر به کار میبرید در جایی هست که تحقق وفات پیغمبر در 2 ربیع الاول مشکوک است ولی اگر یقینی باشد این جملات را معمولا به کار نمیبریم این درجایی هست که مشکوک است به خاطر همین چون غالباً نسبت به گذشته علم دارد این منشأ شده که لو یک دلالتی پیدا کند بر انتفاء ، میخواهم این نکته را عرض بکنم دلالت عام پیدا کرده ، اینکه غالبا لو در جایی که حکم گذشته مشخص است یقین داریم که هست یا نیست این منشأ شده که لو دلالت بر نفی مقدم پیدا کند یک همچین تقریبی را میشود براشون ذکر کرد ، حالا من یک نکته ای را عرض کنم در فارسی ما شرطی که در زمان ماضی به کار میرود چندجور به کار میبریم در عربی این تنوّعات وجود ندارد در فارسی یک موقع میگیم اگر زید می آمد عمر هم می آمد اینجا به چه معناست این اگر ، یعنی نیامده است ، ولی یک موقعی میگیم اگر زید آمده باشد عمر هم امده است ،این نمیدانیم آمده است یا نیامده، و نکته جالب که فکر میکنم دخالت دارد آمده باشد را شما میتوانید بر سر شاید بگذارید ، شاید زید آمده باشد ولی می آمد را بطور طبیعی نمیگید زید شاید می آمد ، آمده باشد که به نحو ، ماضی التزامی را با شاید و امثال اینها به کار برده میشود ، تصور میکنم علتش همین هست که در فارسی فعلی که در مقام مشکوک به کار میبرند با فعلی که درزمان معلوم به کار میبرند متفاوت است ،در عربی هر دو فعلش فعل وحدانی است ،میخواهم بگم در فارسی جایی که آن ماضی شرط ما تحققش منتفی است با جایی که ممکن است تحقق داشته باشد ممکن نداشته باشد دوتا فعل مختلف به کار میبریم ، تفاوت این فعلها را من احساسم این است که این فعلها یکی در مقام احتمال به کار میرود یکیشون در مقام قطع به کار میرود با احتمال با همدیگه این تعبیر را نمیکنیم ، وهم اینی که د رمضارع ، حالا در عربی آن لو جاء زیدٌ جایی است اگر زید می آمد است نه جایی اگر زید آمده باشد، اگر زید می آمد مما در واقع آن عدم مشکوکیتش را از اگرش نمیفهمیم از اینکه کأنّ معمول موارد انسان قصد دارد و امثال اینها از او ممکن است شرط ملتزم بشود، عرض من این است آنجاهایی که منتفی نیست که انسان فرض میکند در جاهایی است که احتمالی است ،البته در واقع من تصورم این است که به هر حال ولو تعیّناً لو یک وضع جدیدی پیدا کرده است یعنی لو در جایی به کار برده میشود که فعلش تکلیفش روشن باشد در مورادی که شرط داریم که آن تحقق دارد یا ندارد آن لو به کار نمیبرند ، بنابراین اگر این مقدمه را ضمیمه بکنیم که لو در موارد قطعیّت است ، اگر در این زمان بکار ببریم فرض را انتفاء در می آید یعنی انتفاء را ما میتوانیم مستند به فرضی بودن لو بکنیم ولی به شرطی که احتمالی بودن فعل مقدم را شما منتفی کنید و این احتمالی بودن لو در موارد احتمالی به کار نمیرود ، این به چه جهت به کار نمیرود ؟ ممکن است بگید این از وضع است ، یک بحث دیگه ای اینجا مطرح هست آن این است که آیا لو دال بر انتفاء الجزاء لانتفاء الشرط هست ؟ بعضی ها گفتند که، یک تقریبی هست برای مفهوم داشتن ادوات شرط بطورکلی ، این را گویا آق سید محمد فشارکی اولین بار تقریب کرده است که در کلام آشیخ محمد حسین به این تقریب اشاره شده است و یک پاسخی برش داده شده که خیلی مندمج است در کلام مرحوم حاج شیخ پاسخ داده شده است در متن و حاشیه درر و در تقریراتی که مرحوم آقای ارکی از درس آشیخ نوشته که پایاین همان جلد اول درر چاپ شده است، از مجموع اینها یک فرمایشی در بحث استفاده میشود من حالا تقریبش را عرض میکنم الان فرصت نیست برای پاسخش ، تقریبش را ملاحظه بفرمایید ، اینها میگن که ما مثلا سه تا ادوات شرط داریم میخواهیم با هم مقایسه کنیم لو ، إن وإذا ، بین اینها یک فرقی وجود دارد که إن دال بر تردید در تحقق متعلق است ، إذا تردیدی نیست یعنی آن متعلقش در یک زمانی تحقق پیدا میکند ،اصل تحققش محل تردید نیست، حالا کی تحقق پیدا میکند آن یک حرف دیگه است، لو هم دال بر انتفاء مقدم است ،این مقدارش را بحثی نداریم ، علاوه بر اینها لو یکچیزی را میرساند که اگر إن و إذا آن را نرسانند لازمه اش این هست که بین اینها غیر از آن جهت فرقی که عرض کردیم یک جهت فرق دیگری هم وجود داشته باشد و ما وجداناً میفهمیم که بین این ادوات شرط غیر از آن فرقی که لو دال بر انتفاء مقدم است إن دال بر مردد بودن مقدم است إذا دلالت بر محقق بودن مقدم است هیچ فرق دیگه ای نیست ، آن این است که لو دال بر این مفهوم است ، دال بر این هست که اگر جزاء منتفی بشود آن شرط هم ، یعنی دال بر این هست که انتفاء جزاء به سبب انتفاء شرط است ، خوب اگر این شرط علیّت انحصاری برای جزا نداشته باشد به چه دلیل اگر شرط منتفی باشد باید جزا منتفی باشد ، ممکن با انتفاء او بازهم جزا وجود داشته باشد به سبب دیگر ، یک علت دیگه ممکن است باشد ، میگیم اگر زید می آمد اینجا سرو صدا میشد خوب اگر عوامل متعددی وجود داشته باشد برای سرو صدا شدن زید هم نمی آمد بازهم ممکن بود سر و صدا بشود،همه عوامل سر صدا را باید در نظر گرفت ، پس بنابر این لو اگر بخواهد دلالت بر انتفاء الجزاء لانتفاء الشرط بکند دلالتش موقوف بر علیّت انحصاری بودن شرط برای جزاء است ، آنی را که استفاده کردیم که لو علیت انحصاری درش استفاده میشود در مورد إن و إذا هم باید همین مطلب را بگیم چون ما میدانیم که اینها فارغ دیگری غیر از آن جهت ندارد ، فقط یک نکته و بحث را ببندم ،این ارتکازا معنای این سه تا عین هم است فقط در این جهت فرق دارند خودش خیلی واضح نیست ، اینها جزء مسلمات گرفته شده در این استدلال و مفروغٌ عنه گرفته شده به این اصطلاح ،مفهوم داشتن یا نداشتن أن و ادوات شرط خودش خیلی واضحتر از این ملازمه بین إن و سایر ادوات است ما میخواهیم با ملازمه إن سایر ادوات مفهوم را استفاده کنیم ،آنی که ارتکازی هست برش مفهوم آن خیلی واضحتر از مفهوم دار بودنش نسبت به این ملازمه است ،آنی هم عدم مفهوم برش ارتکازی هست آن اصلا قبول ندارد همچین ملازمه ای را ، خیلی این را جز یک اصل مفروضی این وسط گرفته شده که اینجا کأنّ جهت فرق دیگری ندارند ارتکازا ما میدانیم ولی حالا صرف نظر از این تحلیل اینکه لو خودش چرا دال بر انتفاء عند الانتفاء است این را فردا عرض میکنیم